

مروری بر مشاغل سیار تهران قدیم

منیژه مشیری^۱

چکیده

این نوشتار ابتدا مخاطب را به یکی از اصلی‌ترین خیابان‌های تهران در دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ می‌برد تا آنها که آن دوران را در بایگانی ذهن خود دارند، مروری بر خاطراتشان باشد و نسل‌های جوان‌تر نیز بتوانند در حال و هوای آن روزگاران قرار بگیرند. سپس سبک خدمت‌رسانی صاحبان مشاغل مختلف به ساکنان تهران آن زمان که در کوچه‌ها به صورت سیار انجام می‌گرفت، شرح داده می‌شود. افراد شاغل در این نوع حرفه‌ها را عموماً دوره‌گرد می‌نامیدند. این نوشتار مبتنی بر مشاهدات شخصی نگارنده است و هدف از نگارش و ارائه آن، معرفی مشاغل و خدمت‌رسانان دوره‌گرد در تهران قدیم است. مهم‌ترین این مشاغل عبارتند از: نانی، شیری، رفتگر، نمکی، مسگری، آب‌حوضی، آب‌شاهی، کاسه‌بشقابی، چینی‌بندزنی، چوبکی، لحاف‌دوزی، بستنی‌فروش، یخی، روزنامه‌ای، جغ‌جغه‌ای، تصنیف‌فروش، شهرفرنگی، پرده‌خوانی، معرکه‌گیری، کت‌وشلواری، بزازی و طوافی.

کلیدواژه‌ها: تهران، دهه ۱۳۲۰، خدمت‌رسانی، مشاغل قدیمی، مشاغل دوره‌گرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دکترای زبان‌شناسی با گرایش فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، مدرس دانشگاه و پژوهشگر. رایانامه:

۱. مقدمه

در اواسط دهه ۱۳۲۰ تعداد خیابان‌های اصلی و عریض انگشت‌شمار بودند و خیابان پهلوی^۱ و شاه‌رضا^۲ عریض‌ترین تهران خیابان‌های آن روزگار به شمار می‌رفتند. سایر خیابان‌ها اما کم عرض‌تر و کوچه‌ها باریک و غیر ماشین‌رو بودند. وسط اغلب کوچه‌ها هم جوی آبی قرار داشت. از سمت میدان راه‌آهن، از جنوب که وارد خیابان پهلوی می‌شدی و به سمت شمال آن حرکت می‌کردی، هر چند ده متر محله‌ای بود؛ ابتدا چهارراه مختاری بود. بعد به ترتیب، چهارراه گمرک، قلعه وزیر، چهارراه معزالسلطان، پل امیربهدادر، امیریه، انتظام، منیریه، مهدیه، البرز، چهار راه پهلوی پایین^۳، سه‌راه شاه^۴، چهارراه امیراکرم، چهارراه پهلوی بالا^۵ و در آخر محله «سر آب کرج» قرار داشت که امروز در آن مکان میدان ولیعصر و بلوار کشاورز خودنمایی می‌کند. تهرانی‌ها عصرهای تابستان برای تفریح و خوردن بلال و گردو و امثال آن، یا به سر آب کرج و یا به سر پل تجریش می‌رفتند. تمام خیابان پهلوی تا سر پل تجریش آسفالت بود، ولی اطراف این خیابان از سر آب کرج تا تجریش به صورت کوه و تپه و یا روستا و باغ بود. کمتر کسی اتومبیل شخصی داشت و بیشتر مردم مسیرها را با اتوبوس طی می‌کردند.

از حدود اواسط دهه ۱۳۲۰ تا اواخر دهه ۱۳۴۰ کوچه‌های تهران از صبح تا غروب جولانگاه افرادی بود که خدمات یا محصولاتشان را به درب خانه‌ها می‌آوردند و به صاحبخانه‌ها عرضه می‌کردند. این افراد از صبح زود تا قبل از پایان روز، یک به یک سر و کله‌شان پیدا می‌شد و ترتیب آمدنشان بسته به خدمت یا محصولی داشت که عرضه می‌کردند.

پژوهش حاضر توصیفی بوده و مؤلف مشاهدات عینی و تجربه زیسته خویش در تهران قدیم را به رشته تحریر درآورده است.

۱. ولی‌عصر امروز

۲. انقلاب امروز

۳. تقاطع خیابان ولی‌عصر و خیابان امام خمینی

۴. تقاطع خیابان ولی‌عصر و خیابان جمهوری اسلامی

۵. تقاطع خیابان ولی‌عصر و خیابان انقلاب

۲. بحث و بررسی

۲-۱. نانی

نانی تقریباً اولین کسی بود که صبح زود، با دوچرخه نان سنگگ و بربری را به در خانه‌ها می‌آورد و ماهیانه مبلغی بابت این سرویس از صاحبخانه دریافت می‌کرد. به‌طور معمول کارمندان که وقت رفتن به دکان نانوائی شلوغ صبح زود را نداشتند، مشتری این نانی‌ها بودند. او حضورش را در کوچه این‌گونه اعلام می‌کرد:

«بَرِبَر، بَرِبَر، بربریا، سنگگ».

۲-۲. شیری

شیری نیز صبح اول وقت می‌آمد. او در دو سمت دوچرخه‌اش دو دبه بزرگ از جنس روی جاسازی کرده بود که درون آنها شیر حمل می‌کرد. درون یکی از این دبه‌ها ملاقه بزرگی به عنوان پیمانه قرار داشت که دو علامت روی آن، اندازه نیم لیتر و یک لیتر را نشان می‌دادند. شیری حضورش را در کوچه با بوق مخصوص روی دوچرخه‌اش اعلام می‌کرد. این بوق عبارت از یک شیپور فلزی بود که انتهایش به یک محفظه گلابی شکل از لاستیک سیاه‌رنگ وصل بود؛ درست مثل بوق درشکه‌های قدیمی که در خیابان‌های تهران قدیم تردد می‌کردند. او به محض وارد شدن به کوچه بوق را به صدا درمی‌آورد و همراه آن داد می‌زد: «شیریه، آی شیر» و مشتری‌هایش کاسه و قابلمه به دست به در حیاط می‌آمدند.

۲-۳. رفتگر، سپور یا آشغالی

در آن دوران تشکیلات سازمان یافته‌ای برای جمع‌آوری زباله در شهر تهران وجود نداشت. سپوران یا رفتگران صبح زود در یک محل مقرر که از طرف شهرداری هر ناحیه‌ای معین شده بود، حاضر می‌شدند. در آنجا هر رفتگر چرخ دستی خود را که روی آن یک یا دو بشکه آهن سفید بود، برمی‌داشت و روانه کوچه‌هایی می‌شد که از قبل برایش معین کرده بودند. سپور در خانه‌های ساکنان کوچه را می‌زد و با صدای بلند

۱۸۰ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

می‌گفت: «آشغالیه». به‌طور معمول زمان آمدن آشغالی مشخص بود. افراد خانه هر کدام سطل زباله خود را که در آن زمان بیشتر از جنس روی یا آهن سفید بود، به در خانه می‌بردند و آشغالی آن را به درون بشکه خالی می‌کرد. صاحبخانه این سطل را برای استفاده مجدد با آب حوض می‌شست. در آن دوران هنوز کیسه زباله نبود. رفتگران از هر خانه یک مبلغ ثابت، به‌طور ماهیانه، دریافت می‌کردند.

۲-۴. نمکی

نمکی هم صبح‌ها می‌آمد. او تکه‌های بزرگ سنگ نمک را داخل خورجین روی الاغش حمل می‌کرد. نمکی داد می‌زد: «نمکیه، نون خشکیه، نمک». خانم‌های خانه‌دار نمک سنگ را از نمکی می‌گرفتند و در خانه به تکه‌های کوچک‌تر تقسیم می‌کردند و هنگام خیس کردن برنج برای درست کردن چلو، این تکه‌های نمک را روی برنج می‌گذاشتند. در آن زمان نمک نرم به صورت امروزی، یعنی کارخانه‌ای، متداول نبود. بعضی از خانم‌ها ترجیح می‌دادند نمک نرم را از مغازه نخرند و خودشان آن را در منزل تهیه کنند. نمک‌های سنگ را در هاون‌های بزرگ سنگی می‌کوبیدند تا نرم شود و از آن برای نمکدان یا ریختن در غذا استفاده می‌کردند. نمکی نمک‌هایش را با نان خشک معاوضه می‌کرد و بسته به مقدار نان خشکی که می‌گرفت، نمک می‌داد.

۲-۵. مسگری، سفیدگری، رویگری

آن روزها ظروف تفلون، پیرکس، استیل و امثال آن نبود. ظروف از جنس بلور، نقره، روی، مس، برنج، ورشو، لعابی و سفالی بودند. ظروفی هم در منطقه همدان ساخته می‌شد که به آنها ظروف همدانی می‌گفتند. بعضی افراد به این ظروف همدانی ظرف صقاله می‌گفتند. به نظر می‌آید که این واژه عربی و با صیقل دادن و صیقلی کردن به معنی براق کردن هم‌ریشه باشد. در زبان فارسی ضرب‌المثلی هم با این واژه داریم. وقتی می‌گویند فلانی «صقاله سگ را به روی خودش کشیده است» یعنی خیلی خسیس است. گویا وقتی کاسه همدانی تکه‌ای از لبش می‌پرید، برای غذای سگ خانگی از آن کاسه صقاله استفاده می‌کردند. اینها ظروفی از جنس سفال بودند که روی آنها لعاب

فیروزه‌ای یا سبز رنگ می‌دادند؛ امروزه به این ظروف سرامیک می‌گویند. از ظروف سنگی هم استفاده می‌شد. اکثر غذاها در ظروف مسی پخته می‌شدند. قاشق‌ها و ملاقه‌ها و کفگیرها هم مسی بودند. به طور معمول طبقه متوسط جامعه برای مصرف روزانه و به اصطلاح «دم دستی» بیشتر از ظروف مسی استفاده می‌کردند. ظروف چینی و نقره‌ای هم چون گران بودند، بیشتر برای مهمان استفاده می‌شدند.

ظروف مسی پس از چندی سفیدی خود را از دست می‌دادند، یعنی قلع روی آنها پاک می‌شد و مجبور بودند آنها را دوباره با قلع سفید کنند. اعتقاد بر این بود که پختن غذا در مس سفید نشده سمی می‌شود.

مسگر کسی بود که این کار را انجام می‌داد. بعضی مسگرها مغازه داشتند. در بازار تهران هم راسته‌ای مخصوص مسگران بود؛ ولی مسگرهای دوره‌گرد هم بودند. آنها در حالی که وسایل سفیدگیشان در کیسه‌ای روی دوششان بود، وقتی به کوچه وارد می‌شدند با صدای بلند فریاد می‌زدند: «مسگر، مسگر، مسگر، مسگریه، سفیدگریه». با شنیدن صدای مسگر، خانم‌ها ظروف مس خود را برای سفید کردن به نزد او می‌بردند. او بساطش را در گوشه‌ای از کوچه پهن می‌کرد و به کار سفید کردن ظروف مسی مشغول می‌شد. آنها همچنین اگر در ظرفی از جنس روی سوراخ کوچکی ایجاد می‌شد، آن سوراخ را می‌گرفتند.

۲-۶. آب حوضی

در دهه ۱۳۲۰ آب لوله‌کشی در تهران نبود. مردم برای ذخیره آب، در خانه‌های خود حوض و آب انبار داشتند. در دو طرف خیابان‌های بزرگ، جوی‌های عریض و در وسط کوچه‌ها جوی‌های باریکی قرار داشتند. آب بیشتر این جوی‌ها از قنات‌های سراسر تهران تأمین می‌شد و هر قناتی نامی داشت. برای مثال یک قنات به نام فرمانفرما بود. حوض و آب‌انبار هر خانه‌ای راه آبی به این جوی‌ها داشت. به کسی که آب جوی‌ها را نوبت‌دهی و تقسیم می‌کرد، «میرآب» می‌گفتند. او به ساکنان هر کوچه‌ای از قبل اعلام می‌کرد که نوبت آب آنها چه موقع است. افرادی که نوبت آبشان می‌شد، با میرآب همکاری می‌کردند و حوض و آب‌انبار خانه‌شان را از آب جوی پر می‌کردند. آب

۱۸۲ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

آب انبار را با آهک گندزدایی می کردند و از آن برای شستن دست و صورت و مسواک زدن و پخت و پز و شستن سبزی و میوه استفاده می کردند؛ ولی از آب حوض برای شستشوی ظروف و لباس ها استفاده می شد.

آب حوض زودتر از آب انبار کثیف می شد و ساکنان خانه ها می باید این آب ها را هر چند وقت یکبار عوض می کردند، یا به اصطلاح «می کشیدند». کسی که آب حوض و آب انبار را می کشید «آب حوضی» نام داشت که با چکمه های سیاه بلند و سطلی در دست صبح ها در کوچه ها گشت می زد و داد می زد: «آب حوض می کشیم. آب انبار تمیز می کنیم. آب حوضیه آب حوضی». مزد آب حوضی پول نقد بود.

۲-۷. آب شاهی

برای آب خوردن مردم از آب شاه استفاده می کردند، چون از آب کوچه ها تمیزتر و بهداشتی تر بود. آب شاهی کسی بود که آب شاه را با گاری به در خانه ها می آورد. از زیر سردر باغ ملی که رد می شدی و به سوی شمال حرکت می کردی، در سمت راست خیابانی بود که در جنوب آن قنات آب شاه و در شمال آن ساختمان زندان شهربانی قرار داشت. در مقابل، قنات گاری های حمل آب شاه در نوبت می ایستادند. روی این گاری ها بشکه های بسیار بزرگ استوانه ای شکلی به صورت افقی قرار داشتند. روی بشکه دریچه بزرگی برای ورود آب و در پایین بشکه یک شیر خروجی قرار داشت. این گاری ها با یا بو یا قاطر کشیده می شدند. صاحبان این گاری ها به نوبت بشکه های خود را از آب شاه پر می کردند و آن را به در منازل در محله های مختلف تهران می بردند. هر خانه ای یک منبع آب از جنس آهن سفید داشت که در آن آب شاه برای مصرف حدود ۲۴ ساعت خانوار جا می گرفت. در پایین ترین نقطه دیواره این منبع شیری نصب بود. آب شاهی در خانه ها را می زد و با صدای رسا مردم را از حضور خود به این گونه آگاه می کرد: «آب شاهیه، آب شاهی». بعد از آنکه صاحبخانه در را باز می کرد او سطلی را که از شیر بشکه اش آویزان بود، پر از آب و آن را در منبع آب صاحبخانه خالی می کرد. وجه آب شاهی به صورت ماهیانه و بر اساس تعداد سطل ها پرداخت می شد. آب شاهی ها چکمه های سیاه تا زیر زانو به پا داشتند.

۲-۸. کاسه بشقابی

کاسه بشقابی خورجینی بسیار بزرگ بر شانه می‌انداخت و درون آن ظروف چینی یا بلور حمل می‌کرد. او حضورش را در کوچه چنین اعلام می‌کرد: «کاسه بشقابیه، کاسه بشقاب». اما معامله با کاسه بشقابی هم راه و رسم خودش را داشت. خانم‌ها به محض اینکه صدای او را می‌شنیدند، به در کوچه می‌آمدند. او هم خورجینش را از روی شانه پایین می‌گذاشت و ظروف را بر حسب درخواست متقاضی از توی خورجین درمی‌آورد و کف کوچه می‌چید. او درمقابل فروش جنس خود به جای پول نقد لباس دست دوم می‌گرفت. لباس مردانه مانند کت و شلوار و پیراهن سفید و کفش مردانه را خوب می‌گرفت ولی لباس زنانه برایش ارزش کمتری داشت.

۲-۹. چینی بندزنی

ظروف چینی گران بودند؛ بنابراین کسی که ظرف چینی‌اش می‌شکست، ارزش داشت که آنها را بدهد بند بزنند. کسی که بند می‌زد چینی بندزن نام داشت. او با باریکه‌های کوچک فلزی که بند نامیده می‌شدند، ماهرانه آن تکه‌ها را به هم می‌چسباند. در آن زمان انواع و اقسام چسب‌های امروزی وجود نداشت.

۲-۱۰. چوبکی، گرد آجری

مردم برای شستن ظروف از چوبک، گرد آجر و خاکستر و در روستاها حتی از خاک کنار جوی آب استفاده می‌کردند. چوبک، براده‌های چوب‌های نجاری و گرد آجر، پودر نرم حاصل از تکه کردن آجرهای بنایی بود. آن روزگار مایع ظرفشویی و انواع و اقسام پودرها و شوینده‌های امروزی وجود نداشت. چوبکی و گرد آجری کسی بود که در چرخ‌دستی گونی گرد آجر و چوبک را به در خانه‌ها می‌آورد و در کوچه با صدای بلند می‌گفت: «چوبکیه، گرد آجریه». چوبکی این مواد را با نان خشک معاوضه می‌کرد.

۲-۱۱. لحاف دوزی

در قدیم لحاف و تشک‌ها به طور معمول از پنبه بودند که به مرور زمان، بر اثر استفاده، پنبه درون آنها فشرده می‌شد و به صورت گلوله گلوله درمی‌آمد. به علاوه رویه آنها نیز کهنه و نخ‌نما می‌شد. بنابراین خانم‌های خانه مجبور بودند هر چند سال یک‌بار، هم برای تشک‌ها و لحاف‌ها پارچه نو بخرند و هم بدهند آن پنبه‌ها را بزنند. پنبه‌زنی در تخصص حلاجان یا لحاف‌دوزها بود که به آنها نداف نیز می‌گفتند. ابزار لحاف‌دوزان را کمان حلاجی می‌گفتند و آن عبارت از یک چوب به طول بیش از یک متر بود که زهی به دو سر آن وصل می‌شد. چیزی شبیه یک کوزه چوبی نیز مکمل کمان حلاجی بود. معمولاً لحاف‌دوزان به کوچه که وارد می‌شدند، داد می‌زدند: «کار لحاف دوزیه، لحاف دوز، کار لحاف‌دوزی می‌کنیم». لحاف‌دوزها که به طور معمول دو نفر بودند، وارد حیاط صاحبخانه می‌شدند و لحاف و تشک را می‌دیدند و برای قیمت به توافق می‌رسیدند و کف حیاط کار خود را شروع می‌کردند. آنها پنبه‌های گلوله و فشرده شده لحاف و تشک را خالی و با کمک کمان حلاجی آنها را از هم جدا می‌کردند. با زدن پنبه‌ها، گلوله باز و به حجم پنبه‌ها افزوده می‌شد. آنها سپس پنبه‌ها را به پارچه تشکی یا لحافی نو منتقل می‌کردند و بعد لحاف و تشک را می‌دوختند. مزد آنها پول نقد بود.

۲-۱۲. بستنی فروش

با رسیدن به اواسط بهار بستنی‌فروش‌ها نیز سرو کله‌شان پیدا می‌شد. آنها یک پارچه محکم را به شکل دایره درمی‌آوردند و بر روی سر خود قرار می‌دادند و روی آن مخزن بزرگ فلزی استوانه‌ای شکل محتوی بستنی را می‌گذاشتند. یک چهارپایه خیلی کوتاه نیز در دستشان بود. آنها در کوچه در مکان مناسب و زیر سایه، چهارپایه را به زمین می‌گذاشتند و مخزن را از سر برمی‌گرفتند و روی چهارپایه قرار می‌دادند. آن مخزن دوجداره بود که در جدار خارجی آن تکه‌های یخ و در مخزن وسطی بستنی می‌گذاشتند. آنها داد می‌زدند: «بستنی آی بستنی، نوبر بهاره بستنی» و بچه‌ها برای خرید بستنی می‌دویدند. بستنی‌فروش، بستنی را لای دو نان حصیری می‌گذاشت. نان‌ها در دو اندازه متفاوت بودند. قیمت بستنی کوچک یک ریال و بزرگ دو ریال بود.

۲-۱۳. یخی

مدتی بود که واگذاری انشعاب برق به خانه‌های تهران شروع شده بود. قیمت خرید انشعاب برق برای بعضی خانواده‌های طبقه متوسط گران بود، بنابراین هنوز همه خانه‌ها برق نداشتند و بعضی که برق گرفته بودند، هنوز یخچال نداشتند. قیمت یخچال نیز برای طبقه متوسط بالا بود. البته بعدها یخچال نفتی نیز به ایران آمد. به هر حال مردم در تابستان از یخ فروش‌های دوره‌گرد یخ خود را تأمین می‌کردند. یخی‌ها قالب‌های بزرگ یخ را لای گونی‌ها می‌پیچیدند و در خورجین بر روی الاغ به کوچه‌ها می‌آوردند و داد می‌زدند: «بلوری یخه، یخ بلوریه». تکه‌های یخ خریداری شده را هر کس به نحوی تا پایان روز نگهداری می‌کرد. بعضی خانواده‌ها از تنگ‌های شیشه‌ای مخصوص دو جداره خیلی بزرگ کروی شکل که با الیاف خرما و مشابه آن پوشانده شده بود، استفاده می‌کردند. در محفظه زیرین آن آب می‌ریختند و در محفظه بالای آن تکه‌های یخ را قرار می‌دادند و به این طریق آب خوردن خنک خانواده در تابستان تأمین می‌شد.

۲-۱۴. روزنامه‌ای

بعد از ظهرها، روزنامه‌ای در حالی که دسته‌ای روزنامه زیر بغل داشت، در کوچه‌ها پیدایش می‌شد. در آن زمان روزنامه‌های مهم اغلب بعد از ظهرها درمی‌آمدند. روزنامه‌فروش‌ها به داخل کوچه‌ها می‌آمدند و داد می‌زدند: «اطلاعات و باختر، اطلاعات و باختر». قیمت روزنامه شاید حداکثر یک یا دو ریال بود.

۲-۱۵. جِغِ جِغِ‌ای

«جِغِ جِغِ‌ای» یا «وَقَّ وَقَّ صاحبی»^۱ کسی بود که «جِغِ جِغِ» و «وَقَّ وَقَّ، صاحب» و فریره می‌فروخت. اینها نوعی از اسباب‌بازی‌های آن روزگار بچه‌ها بودند. جِغِ جِغِ یک جعبه کوچک مقوایی کروی یا مکعب شکل با دسته کوتاه بود که درون آن را تعدادی سنگریزه می‌انداختند. با تکان دادن جِغِ جِغِ، بر اثر اصابت سنگ‌ها به هم، صدایی ایجاد می‌شد که برای کودکان خوشایند بود.

۱. صاحبی

۱۸۶ ❖ فصلنامه فرهنگ مردم ایران

وقّوق صاحب از یک استوانه حدود شش سانتیمتر، از جنس کاغذ ضخیم، درست شده بود. به هر سمت این استوانه یک دایره از گل رس خشک شده به قطر حدود ۴ سانتیمتر می‌چسبانند که وسط آنها سوراخ کوچکی تعبیه شده بود. وقتی با دو دست این دو دایره را به هم دور و نزدیک می‌کردند، از آن صدایی شبیه وقّوق سگ‌های کوچک شنیده می‌شد.

فرفره یک کاغذ رنگی براق مربع شکل حدود ده در ده سانتیمتر با برش‌های خاص بود که انتهای برش‌ها را روی هم می‌گذاشتند و با یک سنجاق ته‌گرد به دسته‌ای حدود بیست سانتیمتر از جنس نی وصل می‌کردند. جغ‌جغه‌ای روی سرش یک چهارچوب مکعب شکل داشت که این فرفره‌ها را روی آن می‌بست و وقتی در کوچه حرکت می‌کرد، این فرفره‌های رنگارنگ با وزش باد به حرکت درمی‌آمدند و حرکت چشم‌نواز آنها دل بچه‌ها را آب می‌کرد. او با به صدا در آوردن اسباب‌بازی وقّوق صاحب حضورش را در کوچه اعلام می‌کرد.

۱۶-۲. تصنیف‌فروش

در آن زمان‌ها تلویزیون وجود نداشت و مردم رادیو داشتند. این رادیوها بزرگ بودند و با برق یا باطری کار می‌کردند. غیر از اخبار، برنامه‌های متنوع دیگری مانند موسیقی و آواز خوانندگان هم از رادیو پخش می‌شد. تصنیف‌فروش‌ها که معمولاً پسران جوانی بودند، متن آهنگ‌های جدید خواننده شده از سوی خوانندگان معروف را که بر روی کاغذهایی به قطع کتاب‌های جیبی چاپ شده بود، برای فروش به کوچه‌ها می‌آوردند. تصنیف‌فروش‌ها که معمولاً صدای خوشی نیز داشتند در کوچه‌ها حضورشان را با خواندن یکی از تصنیف‌های جدید و معروف روز اعلام می‌کردند. علاقه‌مندان به آهنگ‌های جدید، بویژه نسل جوان، مشتری این تصنیف‌ها بودند.

۱۷-۲. شهرفرنگی

شهرفرنگی صاحب جعبه‌ای فلزی بود که بر روی چهار پایه قرار داشت. زیر این پایه‌ها قرقره بود که حمل آن را آسان می‌کرد. در یک سمت آن سه دریچه دایره‌شکل بود که سه بچه هم زمان از طریق آنها می‌توانستند تصاویر داخل جعبه را ببینند.

صاحب این دستگاه که شهر فرنگی نام داشت، در پشت جعبه می‌ایستاد و نواری را که صحنه‌هایی از یک قصه بر روی آن نقاشی شده بود، آهسته به حرکت درمی‌آورد و همراه با نشان دادن تصاویر روی نوار، خودش داستان را تعریف می‌کرد. برای مثال یکی از این داستان‌ها قصه امیرارسلان نامدار بود. بچه‌ها برای دیدن شهر فرنگ پول پرداخت می‌کردند. او حضورش را در کوچه این‌گونه اعلام می‌کرد: «شهر فرنگیه، شهر فرنگی، شهر، شهر، شهر فرنگه، از همه رنگه، بیا و خوب تماشا کن».

۱۸-۲. پرده‌خوانی

پرده‌خوانان بیشتر در روزهای جمعه پیدایشان می‌شد. کار آنها به نقالان قهوه‌خانه‌ای شباهت داشت. آنها قطعه پارچه‌های بزرگی به همراه داشتند که رویشان تصاویری از داستان‌های دینی یا ملی، مانند دو طفلان مسلم یا رستم و سهراب و غیره وجود داشت. پرده‌خوانان بر سر گذرهای پر رفت‌وآمد پرده مورد نظرشان را روی یک دیوار نصب می‌کردند. تماشاچیان به طور معمول در مقابل آنها کف پیاده‌روها و روی لبه جوی‌ها می‌نشستند. پرده‌خوان قبل از گفتن داستان به سوی تماشاچیان می‌رفت و آنها بر حسب همت خود وجهی در دستش می‌گذاشتند. او سپس در حالی که چوبی برای اشاره به صحنه‌ها، به اصطلاح پرده‌ها، در دست داشت، به شرح آن تصاویر می‌پرداخت. پرده‌خوان علاوه بر شرح خود داستان، بر حسب مورد و بنا بر خلاقیت و بضاعت فرهنگی خود، نتیجه اخلاقی آموزنده‌ای نیز از داستان می‌گرفت. برای مثال از یک داستان چنین نتیجه می‌گرفت که هر کاری در این دنیا انجام دهی، نتیجه آن به خودت برمی‌گردد. در زیر یکی از این پرده‌ها نوشته شده بود:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

۱۹-۲. معرکه‌گیری

کار معرکه‌گیر نوعی چشم‌بندی بود. او کارهای عجیب و غریبی انجام می‌داد که همه را به حیرت وامی‌داشت. از جمله زنجیر بسیار زخیمی را با دست پاره می‌کرد یا آتش به دهان خود می‌برد. بعضی از آنها با حیواناتی مانند مار و امثال آن نیز برنامه‌هایی

اجرا می‌کردند. معرکه‌گیر به طور معمول یک نفر وردست نیز داشت. او قبل از انجام کار بین تماشاچی‌ها می‌گشت و آنها به دلخواه وجهی در دست یا ظرف او می‌گذاشتند.

۲-۲۰. کت و شلواری

کت و شلواری که صبح‌ها داخل کوچه‌ها می‌گشت، کارش خرید و فروش کت و شلوار دست دوم بود و با پول نقد معامله می‌کرد.

۲-۲۱. بزازی

بزازی کسی بود که پارچه برای فروش به کوچه‌ها می‌آورد. او طاقه‌های پارچه را درون یک چادر رختخواب گره می‌زد و بر روی دوش می‌انداخت و در حالی که یک متر فلزی پنجاه سانتیمتری هم در دست داشت، در کوچه داد می‌زد: «بزازیه؛ ملافه‌ای، پیره‌نی، چادر نمازی خوب داریم، بزازیه».

۲-۲۲. طوافی

طوافان کسانی بودند که محصولات تره‌بار را در خورجین و بر روی الاغ به کوچه‌ها می‌آوردند. آنها گاهی حضورشان را در کوچه‌ها به این صورت اعلام می‌کردند: «آی خونه‌دار، آی بچه‌دار زنبیلو وردار و بیار».

یکی از میوه‌هایی که آنها در فصل تابستان می‌فروختند، هندوانه و خربزه بود که برای فروش آنها داد می‌زدند: «بیا هندونه ببر، هندونه‌های خوب داریم. به شرط چاقو می‌دم. خربزه شیرین داریم، لبو می‌ترکونه، عسله». آنها پیاز و سیب‌زمینی انباری و سبزی نیز در فصل خود به کوچه‌ها می‌آوردند. طوافان بعضی جنس‌ها را با ترازو می‌کشیدند، ولی سبزی را به صورت دسته‌های بزرگ و عددی می‌فروختند؛ برای فروش سبزی داد می‌زدند: «سبزی تازه، سبزی خشک‌کردنی، بیا سبزی خشک‌کردنی ببر».

در فصل بهار چغاله‌بادامی و در اواخر پاییز و فصل زمستان لبویی نیز از مهمانان کوچه‌های تهران بودند.

۳. جمع بندی

این مقاله زندگی تهران قدیم و کوچه‌ها و خیابان‌های این شهر را در دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ و پیش از آن به تصویر می‌کشد. اگرچه بسیاری از این مشاغل و حرفه‌ها هم اکنون به دست فراموشی سپرده شده‌اند و صاحبان این نوع مشاغل از خیابان‌های تهران خداحافظی کرده‌اند، اما یادآوری آنها ما را با سبک زندگی مردم تهران قدیم آشنا می‌سازد؛ تهرانی که در سایه پیشرفت و فناوری به محاق فراموشی رفته است.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی